

عدالت، مبنا و نه مستند

محمد هادی دارائی *

استادیار دانشگاه علوم قضایی و خدمات اداری

چکیده

«عدالت و انصاف، حکم یا قاعده تلقی نمی‌شوند بلکه مبنای وضع احکام و قواعدند.»

متن رای

«در خصوص دادخواست تجدید نظر ... نسبت به دادنامه شماره ۱۶۷۰ ... که بر محکومیت تجدید نظر خواه به پرداخت مبلغ ... به انضمام خسارت ناشی از پرداخت هزینه دادرسی بابت وجه التزام ناشی از تخلف نامبرده به علت عدم تنظیم سند رسمی نسبت به انتقال مبیع در موعد مقرر ... در حق تجدیدنظر خواندگان صادر گردیده است با عنایت به اینکه تعهدات و التزام طرفین در مبیعه نامه استنادی به انجام معامله بوده که عقد بیع با تسلیم مبیع به خریدار (تجدیدنظر خواندگان) و پرداخت ثمن به تجدیدنظر خواه تحقق یافته و از این حیث تخلفی صورت نگرفته و عدم اقدام خوانده دعوی اصلی به تنظیم سند رسمی با وجود ممانعت شهرداری و ارجاع موضوع به کمیسیون ماده صد و بحث دیوان عدالت اداری مانع از اقدام خواهان‌ها وفق ماده ۲۲۲ قانون مدنی و محل عقد بیع نبوده است و محکوم نمودن بایع به استرداد قریب به نیمی از ثمن معامله با توجه به افزایش قیمت‌ها در رابطه با شرطی که به منظور تحکیم عقد بیع پیش بینی شده خلاف قاعده انصاف قضایی است بر این اساس ... ضمن نقض دادنامه معترض عنه با استناد به ماده ۳۵۸ ق.آ.د.م. حکم به رد دعوی خواهان بدوی صادر می‌نماید.»

شرح موضوع

پس از انعقاد مبیعه نامه، فروشنده به دلیل پاره‌ای از مسائل مرتبط با شهرداری نمی‌تواند به تعهد خویش برای تنظیم سند رسمی عمل کند. خریدار با توجه به پیش‌بینی وجه التزام برای تخلف از تعهد به تنظیم سند رسمی، خواستار محکومیت فروشنده به پرداخت وجه التزام می‌شود. دادگاه نیز به شرح یاد شده اقدام به صدور رای می‌نماید.

مسائل ماهوی

پیش از ورود به نقد دادنامه خاطر نشان می‌سازم که با نتیجه رای موافق می‌باشم اما مقدماتی که در دادنامه با استناد به آنها به نتیجه مزبور رسیده‌اند صحیح نبوده و نقد جدی به آنها وارد است که ذیلاً بیان می‌گردد.

* Email: dr.daraei@yahoo.com

۱- عبارت مندرج در رای مبنی بر اینکه «عقد بیع با تسلیم مبیع به خریدار (تجدیدنظر خواندگان) و پرداخت ثمن به تجدیدنظر خواه تحقق یافته» موهم این اندیشه است که بیع با تسلیم محقق شده است حال آنکه در مانحن فیه بیع به موجب قرارداد عادی محقق گردیده و نه به نحو معاطاتی و به استناد همان سند عادی بوده که خواهان اقدام به ارایه دادخواست نموده است.

۲- باید مشخص نمود که وجه التزام تعیین شده در عرض تعهد اصلی قرار دارد یا در طول آن و به مثابه جایگزین تعهد اصلی. دادگاه تجدید نظر وجه التزام را جایگزین تعهد اصلی در نظر گرفته است فلذا دادخواست خواهان را به دلیل اینکه امکان انجام تعهد اصلی از سوی متعهدله مطابق ماده ۲۲۲ وجود داشته، رد نموده. اما دقت در قضیه نشان می‌دهد که تعهد موضوع قرارداد از اقسام تعهداتی بوده که با زمان انجام آن، به نحو تعدد مطلوب بوده، لذا اصل بر این است که وجه التزام تعیین شده بابت تاخیر در انجام تعهد بوده و نه جایگزین آن.

توضیح مطلب این است که در قراردادهایی که تعهد و زمان انجام تعهد به نحو وحدت مطلوب هستند، وجه التزام به عنوان بدل تعهد اصلی قابل مطالبه است و نه در کنار آن. اما هرگاه تعهد و زمان آن به نحو تعدد مطلوب باشند، اصل بر این است که وجه التزام بابت تاخیر در انجام تعهد وضع شده است و خلاف آن نیاز به اثبات دارد. این نظر با اصل لزوم و نیز اصل ابقاء عقود^۱ و نیز با اراده‌ی طرفین و نگاه عرف به موضوع منطبق است. بنابر این در مثل چنین پرونده‌ای خواهان علاوه بر امکان مطالبه خسارت، امکان اقامه دعوی الزام به تنظیم سند رسمی را نیز خواهد داشت و این دو مغایرتی با هم ندارند.

۳- یکی از موضوعات مهم که البته ناظر به این رای نیست اما در باب حقوق متعهدله قابل طرح است، رابطه‌ی عرضی بین حقوق متعهدله است. همانگونه که می‌دانیم ظاهر مواد ۲۳۷-۲۳۹ ق.م. این است که مقنن بین حق الزام و حق فسخ رابطه‌ی طولی قایل شده است و متعهدله مکلف است ابتدا دعوی الزام متعهد به انجام تعهداتش را اقامه نماید و در صورت عدم امکان، دعوی فسخ را طرح نماید. اما چنین تفسیری با فلسفه‌ی وضع این مواد مغایرت دارد. تردیدی نیست که این مواد به منظور حمایت از حقوق متعهدله وضع شده‌اند و هرگونه تفسیری از این مواد که با فلسفه‌ی فوق مغایر باشد، مردود است. قایل شدن به رابطه‌ی طولی بین حقوق متعهدله، دقیقاً مصداق تفسیر مغایر با علت حکم است. این موضوع در میان فقهای امامیه اعلی‌ا... درجه‌م نیز از دیرباز مطرح بوده و گروهی از فقها همین دیدگاه (رابطه‌ی عرضی) را برگزیده‌اند^۲ بخصوص در زمان حاضر که اقامه‌ی دعوی ساده متضمن هزینه‌های فراوان و از دست دادن فرصت‌ها و تعیین مواعد طولانی دادرسی و اطاله‌ی دادرسی در مراحل مختلف ابلاغ و دادرسی و اجراست، قطعاً قایل شدن به ارتباط طولی با منطق تفسیر منطبق نیست. نباید گفته شود که این مواد در راستای قاعده لزوم قراردادها قراردارند و مقنن خواسته است که لزوم قرارداد تا حد امکان پابرجا بماند کما اینکه برخی حقوق دانان چنین گفته‌اند؛ زیرا قاعده‌ی لزوم قراردادها نیز خود جلوه‌ای دیگر از قاعده‌ی کلی حمایت از متعهدله است و الا قرارداد فی نفسه تقدس و احترامی ندارد تا قایل به حفظ آن باشیم بلکه هدف از لازم دانستن قرارداد، حفظ حقوق متعهدله و اطمینان وی از عدم نقض بدون دلیل قرارداد است.

۱. جعفری لنگرودی، محمد جعفر، تئوری موازنه، چاپ اول، تهران، کتابخانه گنج دانش، ۱۳۸۱، صص ۸۵-۸۹.

۲. شهیدی، مهدی، شروط ضمن عقد، چاپ چهارم، تهران، انتشارات مجد، ۱۳۹۳، ص ۱۴۶.

البته اگر بپذیریم که منظور مواد ۲۳۷ و ۲۳۹ از تقدم الزام بر فسخ این است که صرف درخواست و ارسال اظهارنامه کفایت می‌کند، تفسیر طولی قابل پذیرش است اما این سخن مورد پذیرش محاکم نیست و ایشان اقامه دعوی را لازم می‌شمرند. خلاصه سخن اینکه در تفسیر احکام باید به علت وضع حکم توجه کرد؛ زیرا حکم دایر مدار مصالح و مفاسد است و تفسیری که بر خلاف این مصالح و مفاسد و علت وضع حکم باشد، تفسیر باطل است. تفسیر صحیح این مواد که مطابق با علت وضع آن باشد این است که فسخ و الزام در عرض یکدیگرند و متعهدله مخیر در انتخاب روشی است که در جهت تامین منافعش باشد. گفته نشود که حق متعهد پایمال می‌شود؛ زیرا متعهد فرصت داشته تا تعهد را در موعد انجام دهد و با عدم انجام در موعد علیه خویش اقدام نموده است.

۴- این عبارت دادنامه: «عقد بیع با تسلیم مبیع به خریدار و پرداخت ثمن به تجدیدنظر خواه تحقق یافته و از این حیث تخلفی صورت نگرفته» نیز نشان می‌دهد که دادگاه، وجه التزام را به عنوان جایگزین تعهد اصلی محسوب کرده است. البته این عبارات عجیب هستند؛ زیرا مشخص است که خواهان نیز هیچگاه ادعا نداشته که تخلف مورد ادعا، عدم تحقق بیع است و اساساً هیچ شخصی وجه التزام را بابت عدم تحقق بیع، در قرارداد درج نمی‌کند بلکه وجه التزام یا بابت نقض تعهدات اصلی قرارداد است و یا بابت تاخیر در انجام تعهدات قراردادی (تاخیر از مصادیق عدم حسن اجرای تعهد است). به علاوه وجه التزام فرع بر صحت قرارداد است و با فرض صحت قرارداد درج می‌شود. خساراتی که فرع بر بطلان قرارداد هستند را مقنن ذیل عنوان «ضمان درک» قید نموده است که حتی بدون تصریح طرفین نیز قابل مطالبه هستند و تصریح طرفین صرفاً به عنوان شرط کاهنده یا افزایشنده مسئولیت تلقی می‌شود و نه شرط محقق مسئولیت. البته کاهش یا افزایش ضمان ناشی از ضمان درک اگر بصورت شرط ضمن قرارداد اصلی درج شود، با عنایت به اصل تبعیت شرط از عقد در بطلان، محل تامل است و باید آن را به تبع قرارداد اصلی باطل بدانیم مگر اینکه بگوییم شرط در چنین حالتی هر چند ضمن قرارداد اصلی درج شده، اما قصد طرفین بر استقلال چنین شرطی است و به عبارتی انشاء واحد بوده و منشأ، متعدد (اگر قاعده‌ی الواحد که در فلسفه بحث می‌شود و در باب موجودات واقعی جریان دارد را در موجودات اعتباری نیز جاری بدانیم) - آنگونه که برخی اعتقاد دارند - در مانحن فیه نیز نمی‌توانیم بگوییم از یک انشاء، بیش از یک منشأ صادر می‌شود.

۵- محکمه در بخشی از رای خود به «قاعده انصاف قضایی» استناد کرده است و در عین حال که امکان استناد به قواعد مناسب در محل را داشته، بدون استدلال و با استناد به یک قاعده‌ی مبهم، انشاء رای نموده است. در باب قاعده‌ی انصاف قضایی دو تفسیر قابل ارایه است. تفسیر اول اینکه بگوییم منظور از این قاعده، لزوم رعایت انصاف از سوی قاضی است. این سخن فی نفسه صحیح است و هیچ کس منکر آن نیست که قاضی در مقام دادرسی باید برخورد منصفانه و برابر با اصحاب دعوی داشته باشد. بر اساس این تفسیر قاعده‌ی فوق یک قاعده‌ی شکلی است و از اصول بنیادین دادرسی اسلامی و هر نظام حقوقی محسوب می‌شود. در تفسیر دوم - که منظور دادگاه در این پرونده نیز همین تفسیر است - انصاف یک قاعده‌ی ماهوی تلقی شده است. چنین مفهومی از قاعده و شیوه‌ی استناد به آن در این رای و آراء مشابه، ناصواب و محل قاعده‌ی لزوم مستدل و مستند بودن تصمیمات قضایی است.

عدالت و انصاف مبنای وضع قواعد و احکام هستند اما خود مستقلاً یک قاعده نیستند تا سایر قواعد و احکام را تعطیل نموده یا به عنوان جایگزین آنها ارایه شوند. مثلاً در این پرونده، ممانعت شهرداری و طرح موضوع در کمیسیون ماده ۱۰۰ و دخالت دیوان، یا در حد قوهی قاهره بوده است یا نبوده. اگر قوهی قاهره تلقی می‌شود و وصف دوام را دارد، سبب انفساخ قرارداد است؛ و اگر قوهی قاهره موقت است، به متعهدله حق فسخ یا ابقای قرارداد بدون حق جبران خسارت را می‌دهد. بنابر این به لحاظ حکمی، می‌توان احکام موضوع را از مقررات و قواعد حاکم بر تعهدات استنباط کرد و نیازی به تمسک به مسایل مبهم و بی‌پشتوانه که زمینه سوء استفاده را فراهم می‌کند، نیست. تمسک به عناوین مبهمی نظیر انصاف و عدالت در میانه‌ی استدلال، معنایی جز انسداد باب اجتهاد و خاموش کردن مخالف ندارد. عناوینی نظیر انصاف و عدالت چنان دایره‌ی وسیعی دارند که هنگام ورود به مصادیق به کرات شاهد آن بوده‌ایم که اشخاص راجع به عادلانه یا منصفانه بودن و نبودن یک حکم اختلاف نظر دارند.

در این پرونده با توجه به اینکه دادگاه تاخیر در اجرای تعهدات فروشنده را مستند به عوامل خارجی می‌دانسته، لازم بوده تا مستند به مواد ۲۲۷ و ۲۲۹ ق.م. دعوی مطالبه خسارت خواهان را رد کند.

۶- به نظر می‌رسد در این پرونده علی‌رغم اینکه اولاً وجه التزامی تعیین شده است که به حکم ماده ۲۳۰ ق.م. قابل تغییر نیست؛ ثانیاً تعهد قراردادی مزبور، تعدد مطلوب بوده که مستلزم تلقی وجه التزام به عنوان جبران خسارات ناشی از تاخیر است، ثالثاً نقض عهد محقق شده است (یعنی تاخیر) که در نتیجه همه شرایط مطالبه وجه التزام وجود دارد، اما با توجه به اینکه تاخیر ناشی از عوامل خارجی بوده است، لهدا به حکم مواد ۲۲۷ و ۲۲۹ ق.م. مطالبه وجه التزام محکوم به رد است. بنابر این به نظر ما شرایط مطالبه‌ی خسارت فراهم بوده و صرفاً مانع خارجی سبب رد مطالبه‌ی خواهان می‌گردد در حالی که در دادنامه صادره اساساً شرایط مطالبه‌ی خسارت فراهم دانسته نشده است. هو العالم